

زندگی ای که  
ارزش زیستن دارد

تقدیم به همسر  
طوبی

- 
- سرشناسه: زارتسکی، رابرت، ۱۹۵۵-م.  
عنوان و نام پدیدآور: زندگی‌ای که ارزش زیستن دارد: آلبر کامو و تمنای معنا/رابرت زارتسکی؛  
ترجمه محمدرضا عشوری؛ ویرایش تحریریه انتشارات ققنوس.  
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۴۰۲.  
مشخصات ظاهری: ۲۱۶ص.  
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۴-۰۵۲۲-۱  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا  
یادداشت: عنوان اصلی: A life worth living: Albert Camus and the quest for meaning, 2013.  
یادداشت: کتابنامه.  
عنوان دیگر: آلبر کامو و تمنای معنا.  
موضوع: کامو، آلبر، ۱۹۱۳-۱۹۶۰ م.  
موضوع: Camus, Albert, 1913-1960  
موضوع: راه و رسم زندگی  
موضوع: Conduct of life  
شناسه افزوده: عشوری، محمدرضا، ۱۳۶۳-، مترجم  
رده‌بندی کنگره: B ۲۴۳۰  
رده‌بندی دیویی: ۱۹۴  
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۹۴۰۶۰۱۸
-

**زندگی ای که  
ارزش زیستن دارد**  
آلبر کامو و تمنای معنا

رابرت زارتسکی  
ترجمه محمد رضا عشوری



این کتاب ترجمه‌ای است از:

***A Life Worth Living***  
*Albert Camus and The Quest for Meaning*  
Robert Zaretsky  
The Belknap Press, 2013



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،  
شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶  
ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:  
تحریریه انتشارات قنوس

\* \* \*

رابرت زارتسکی  
زندگی‌ای که ارزش زیستن دارد  
آلبر کامو و تمنای معنا  
ترجمه محمدرضا عشوری

چاپ اول  
۷۷۰ نسخه  
۱۴۰۲

چاپ نقش و نشان  
حق چاپ محفوظ است  
شابک: ۱ - ۰۵۲۲ - ۰۴ - ۶۲۲ - ۹۷۸  
ISBN: 978 - 622 - 04 - 0522 - 1

[www.qoqnoos.ir](http://www.qoqnoos.ir)

*Printed in Iran*

## فهرست

۷	.....	مقدمهٔ مترجم
۱۱	.....	سخن آغازین
۲۳	.....	۱. ابسورد
۷۱	.....	۲. سکوت
۱۰۵	.....	۳. میانه روی
۱۳۱	.....	۴. پایبندی
۱۶۳	.....	۵. عصیان
۲۰۱	.....	سخن پایانی
۲۱۳	.....	نمایه



## مقدمه مترجم

وقتی کتابی نظرم را جلب می‌کند و قفل‌کلم می‌دهد که آن را بردارم، برای این‌که مطمئن شوم با چه کتابی طرفم و آیا این کتاب به دردم می‌خورد یا نه، مقدمه مترجم یا نویسنده را می‌خوانم. پس اجازه دهید حاشیه‌نویس برویم سر اصل مطلب. این کتاب درباره‌ی آلبر کامو (۱۹۱۳-۱۹۶۰) نویسنده‌ی فرانسوی-الجزایری است. درباره‌ی کامو کتاب‌های زیادی نوشته شده، اتفاقاً نویسنده‌ی این کتاب قبل‌تر یک کتاب دیگر درباره‌ی آلبر کامو نوشته که به فارسی هم ترجمه شده است. پس چرا باید این کتاب را بخوانیم؟ از آن‌جا که من مترجم بایست بارها این کتاب را می‌خواندم، شاید دلایلی که برایتان می‌آورم قانع‌کننده باشند. علاوه بر این باید علاقه من به کامو را هم لحاظ کنید و این‌که من به غیر از این کتاب، تقریباً تمامی کتاب‌هایی را که درباره‌ی کامو به فارسی ترجمه شده‌اند مطالعه کرده‌ام. در واقع داستان ترجمه‌ی این کتاب از پادکستم شروع شد. من در پادکست ایپتومی بوکس در دو اپیزود سعی کردم به طور ویژه و خیلی فشرده به زندگی و آثار کامو بپردازم. در حین مطالعاتم برای تهیه‌ی این پادکست، متوجه شدم زندگینامه رسمی آلبر کامو که الیور تاد نوشته و اصل آن به

فرانسه است تاکنون ترجمه نشده. نسخه‌ای تلخیص شده به زبان انگلیسی از آن موجود است که متأسفانه چون تلخیص شده به دلم ننشست. در همین کندوکاو خیلی اتفاقی به این کتاب برخوردم و ترجمه آن را به جناب آقای محمود حبیبی، که چند ترجمه از ایشان دیده و به واسطه پادکست با ایشان آشنا شده بودم، پیشنهاد دادم. ایشان هم بعد از تورق کتاب به من گفت چرا خودت ترجمه‌اش نمی‌کنی؟ از ایشان اصرار و از من انکار. قبول کردم که سخن آغازین را ترجمه کنم و نظر ایشان را جویا شوم. باید اعتراف کنم که با خواندن چند صفحه ابتدایی جذب کتاب شدم و تصمیم گرفتم ترجمه‌اش کنم. آقای حبیبی در این مسیر بسیار به من کمک کردند و تجربیات چندین ساله خود را در اختیارم گذاشتند که همین جا نهایت قدردانی خود را نسبت به ایشان ابراز می‌کنم.

این داستان را تعریف کردم تا بگویم چه چیز این کتاب برایم متفاوت بود و چرا تصمیم گرفتم حدوداً سه سال برای ترجمه‌اش وقت بگذارم. در اکثر کتاب‌هایی که درباره کامو نوشته شده سه موضوع ثابت وجود دارد که عبارت‌اند از عصیان، میانه‌روی و افسورد که به پوچی هم ترجمه می‌شود. این سه موضوع در این کتاب هم هست چون شالوده اصلی تفکرات کامو بر همین‌ها استوار است. اما این کتاب دو فصل دیگر هم دارد که در کتاب‌های دیگر ندیده‌ام، یکی «سکوت» و دیگری «پایبندی». من ندیده‌ام کسی آثار کامو را از این دو منظر نگاه کند. معمولاً در آثار کامو اجزایی چون ساحل، دریا و آفتاب که به طور کلی مدیترانه و به طور اخص زادگاهش الجزایر را به خاطر می‌آورد بسیار به کار رفته‌اند اما نویسنده این کتاب می‌نویسد: «شخصیت ساکت مادر بسیار بیشتر از دریا بن‌مایه نوشته‌های کامو را تشکیل داده است: این خورشید یا شاید سیاهچاله همه‌چیز را به سمت خود می‌کشید»؛ سکوتی که بر اثر حضور ساکت و خاموش مادر در آثار کامو بازتاب یافته است و تنها آرزوی کامو



این بود که کاش مادرش می‌توانست هر آنچه را نوشته بخواند. در واقع سکوت به تأثیر مادر در زندگی کامو اشاره دارد که تأثیر کمی نبود و با این دید، معنای بسیاری از داستان‌های کامو حداقل در نظر من بسیار متفاوت شد. فصل «پایبندی» اما به تأثیر پدر در زندگی کامو اشاره دارد، پدری که فرصت نکرد هیچ‌وقت بشناسدش اما در تمام عمر به تنها آموزه او، که از خلال تنها داستانی که از پدر به جا مانده بود دریافت، پایبند ماند: پایبندی به انسان و ذات انسانی، که به مخالفت مادام‌العمر او با مجازات اعدام منتهی شد. بیش از این وقتتان را نمی‌گیرم و درباره سه موضوع دیگر حرفی نمی‌زنم، هرچند که آن‌ها نیز در نوع خود دیدگاه بسیار متفاوت و جذابی به آثار کامو به دست می‌دهند.

در کنار این‌ها دلایل دیگری هم وجود داشت، مثلاً این کتاب، کتاب نسبتاً جدیدی است که درباره کامو نوشته شده است و از اکثر آثاری که درباره او نوشته شده و بسیاری‌شان به فارسی ترجمه نشده‌اند نقل قول می‌آورد، یا بین مسائل و اتفاقات جدید مثل بهار عربی و دیدگاه کامو پیوند برقرار می‌کند و نشان می‌دهد که کامو نه تنها قدیمی نشده بلکه دغدغه‌هایش روزبه‌روز بیشتر با مسائل روز پیوند می‌یابند و به دست آوردن شناختی درست از اندیشه‌های کامو احتمالاً مفید خواهد بود. مثلاً در جریان همه‌گیری ویروس کرونا و بحث قرنطینه شهرها، رمان طاعون دوباره با اقبال روبه‌رو شد، که همین نشان‌دهنده امروزی بودن دغدغه‌های اوست.

امیدوارم با همین مقدمه کوتاه به مطالعه این کتاب علاقه‌مند شده باشید. اما قبل از این‌که سراغ کتاب بروید چند کلمه درباره ترجمه بگویم. اول این‌که من در این کتاب، اغلب جاها، absurd را «ابسورد» ترجمه کردم نه «پوچی»، چون پوچی بیشتر به نیهیلیسم نزدیک است تا ابسورد. در نظر کامو بین «ابسورد» و «نیهیلیسم» تفاوت وجود دارد، همان‌طور که بین «عصیان» و «انقلاب» این تمایز را می‌گذارد. در جاهایی برای حفظ

ساختار زبان فارسی مجبور شدم به جای «ابسورد» از «بیهوده» استفاده کنم و سعی کردم جاهایی این جابه‌جایی را انجام دهم که به اصل مطلب لطمه‌ای وارد نیاید. دوم این‌که در نقل قول‌هایی که از آثار کامو آورده شده سعی کردم از متن اصلی که به زبان فرانسه است استفاده کنم و متن انگلیسی کتاب را راهنما قرار دهم.

در پایان از سهیلا قادری و مهدی مجیدی که تمامی متن را خواندند و مرا در اصلاح متن یاری کردند، و امیرمحمد گمینی که پیشنهادات مفیدی برای روان‌تر شدن ترجمه به بنده ارائه کرد سپاسگزاری می‌کنم. به طور قطع اگر کاستی و اشتباهی در ترجمه است، مسئول آن بنده هستم و خوشحال می‌شوم که این اشکالات را با من در میان بگذارید. از همکاران محترم گروه انتشاراتی ققنوس تشکر ویژه می‌کنم که اگر حمایت‌ها و تلاش‌هایشان نبود، این کتاب با این کیفیت به منصفه ظهور نمی‌رسید.

محمدرضا عشوری

پاییز ۱۴۰۲

## سخن آغازین

«حتی بر سر مرگ من نیز مرافعه خواهند کرد. اما آنچه امروز عمیقاً خواهان آن هستم مرگی است بی هیاهو تا به کسانی که دوستشان دارم آرامش ببخشد.»<sup>(۱)</sup>

پیشگویی آلبر کامو - که آن را در آخرین دههٔ عمرش نوشت - هرچند شاید انتظارش را نداشت به حقیقت پیوسته است. طی سالیان گذشته مرافعات بر سر میراث این نویسندهٔ فرانسوی - الجزایری ادامه داشته و شدت گرفته است.

نیکولا سارکوزی، اندکی پس از رسیدن به ریاست جمهوری فرانسه، سفری رسمی به الجزایر ترتیب داد. از آنجا که سارکوزی با شهرت سیاستمداری محافظه کار و صریح‌اللهجه به این مقام رسیده بود و لزومی نمی‌دید فرانسه بابت سلطهٔ استعماری‌اش در [الجزایر] عذرخواهی کند، این سفر بیش از حد معمول مورد توجه واقع شد. یکی از مقاصد او در این سفر تپاسا بود، دهکده‌ای کوهستانی مشرف به دریای مدیترانه که نه‌تنها مجموعه‌ای از ویرانه‌های حیرت‌انگیز روم (گورستانی باقیمانده از استعمار پیشین) را به رخ می‌کشید بلکه مکانی بود که کامو بارها در طول عمر کوتاهش برای زیارت به آنجا رفته بود.

دو نمونه از شاعرانه‌ترین جستارهای کامو یعنی «عروسی در تپاسا» و «بازگشت به تپاسا» نشان‌دهندهٔ پیوند عمیق او با این دهکده است. کامو در جستار اول که در سال ۱۹۳۶ (زمانی که جوانی بیکار با آرزوهای بزرگ بود) نوشته، با عباراتی صراحتاً تنانی تجربه‌اش را در تپاسا بیان کرده: «همه چیز این جا بیهوده به نظر می‌رسد، بجز آفتاب، بوسه‌هایمان و بوی وحشی زمین ... من این جا نظم و اعتدال را به دیگران می‌سپارم. عشقی آزاد و عظیم به طبیعت و دریا همهٔ وجودم را تسخیر کرده است.»<sup>(۲)</sup>

نزدیک به بیست سال بعد، کامو که نویسنده‌ای مشهور اما فاقد اعتمادبه‌نفس بود به تپاسا برگشت. با نزدیک شدن به دهکده، خاطرهٔ سفری که بلافاصله بعد از پایان جنگ جهانی دوم به آن‌جا داشت برایش زنده شد. ویرانه‌های باستانی در پرتو وقایع دگرگون شده بودند: ستون‌ها و طاق‌ها (که او زمانی در میان آن‌ها، و در محاصرهٔ دختران، خندان و بی‌پیراهن قیافه می‌گرفت) اکنون در احاطهٔ سربازان و سیم‌های خاردار بودند. در طول این سفر گویی روح کامو نیز در بند بود، چرا که نه تنها در پس‌زمینه جهانی وجود داشت که عنان از کف داده بود: «امپراتوری‌هایی که رو به افول بودند، انسان‌ها و ملت‌هایی که حلقوم یکدیگر را می‌دریدند و دهان‌هایمان که ناپاک بودند.» بلکه جوانی هم دیگر از دست رفته بود: «در دماغه‌ای که روزگاری دوستش می‌داشتم، مابین ستون‌های خیس معبد ویران شده، گویی پایم را جای پای کسی می‌گذاشتم که هنوز صدای قدم‌هایش را بر گورنوشته‌ها و سنگفرش‌ها می‌شنیدم، اما هرگز دیگر به او نمی‌رسیدم.»<sup>(۳)</sup>

اما این خاطرات تلخ جای خود را به چیزی دیرینه‌تر و در عین حال «باطراوت‌تر از اسکله‌ها و خرابه‌های ما» می‌داد. کامو درمی‌یابد که شکوه پایدار تپاسا سرسختانه در برابر جنون دنیای مدرن مقاومت کرده است: «من شکوهی دیرینه و آسمانی باطراوت یافتم و فهمیدم چقدر خوشبخت

بوده‌ام که خاطرهٔ این آسمان هیچ‌گاه در بدترین سال‌های جنونمان رهايم نکرده است. و این در نهایت از ناامیدی نجاتم داد.» الجزایر به سمت جنگ داخلی کشیده می‌شد و هرچند کامو صراحتاً اشاره‌ای به اتفاقاتی که در جریان بودند نمی‌کند، مشخص است خود را برای آینده آماده کرده: «من قادر نخواهم بود نوری را که در آن به دنیا آمده‌ام انکار کنم و در عین حال نخواسته‌ام از زیر بار مسئولیت‌های زمانه‌مان شانه خالی کنم.»<sup>(۴)</sup>

سارکوزی مقابل جمعیت کوچکی که برحسب وظیفه پرچم‌های دو کشور را در هوا تکان می‌دادند به دریا چشم دوخته بود و به قطعه‌ای از «عروسی در تیپاسا»<sup>(۵)</sup> که یکی از همراهانش آن را از بر می‌خواند، گوش می‌کرد. شاید متن «بازگشت به تیپاسا» دویهلوترا یا سیاسی‌تر از آن بود که در آن موقعیت خوانده شود. با اتمام برنامه، بازیگران و تماشاچیان به سمت اتومبیل‌هایشان برگشتند و کاروان رئیس‌جمهور راهش را به سوی مقصد بعدی ادامه داد و معبد ویران و آسمان زنده را، که همچون جستارهای کامو فحوایی مبهم و زیبایی ژرفی داشتند و در برابر ژست‌های سیاسی نفوذناپذیر بودند، پشت سر گذاشت.

سه سال بعد، در سال ۲۰۱۰ و با نزدیک شدن به پنجاهمین سالمرگ کامو، وقتی سارکوزی پیشنهاد انتقال بقایای جسد کامو به پانتئون را مطرح کرد، کامو بار دیگر در کانون توجه سیاستمداران فرانسوی قرار گرفت. چپ‌ها بی‌درنگ به سارکوزی، که تلاش داشت با «زنده کردن» میراث کامو موقعیت سیاسی خود را بهبود بخشد، حمله کردند. آن‌ها اصرار داشتند که بقایای جسد کامو در بخش لورمارن در ناحیهٔ پرووانسال باقی بماند، جایی که کامو اندکی پس از جنگ کشف کرده و به کمک دوست صمیمی و شاعرش رنه شار چند سال قبل از مرگ به آنجا نقل مکان کرده بود. راست‌ها، که کامو در نظرشان نومحافظه‌کاری پیشرو<sup>۱</sup> بود، از این

۱. avant la letter: هم به معنای «صحبت کردن دربارهٔ چیزی است که در آن زمان وجود

اتهام جا خوردند. این مشاجره سیاسی حتی بین فرزندان دوقلوی کامو هم اختلاف انداخت: در حالی که پسرش ژان تلاش‌های سارکوزی برای تبدیل پدر به نمادی از جناح راست را محکوم می‌کرد، دخترش کاترین، که مسئول میراث ادبی‌اش نیز بود، اعتقاد داشت انتقال جسد کامو به پانتئون ادای دین به کسی است که تمام عمر تلاش کرد سخنگوی کسانی باشد که صدایی نداشتند.<sup>(۶)</sup>



با این‌که بقایای کامو همچنان در لورمارن آرمیده است، معنا و اهمیت کارش چنین سرنوشتی نخواهد داشت،<sup>(۷)</sup> که این تا حدی به الجزایری بودنش برمی‌گردد. در رمان بابا در پانتئون نوشته آلکس د سنت آندره، از آن‌جا که رئیس‌جمهور تصمیم گرفته بقایای جسد نویسنده‌ای جسور و فقید به اسم برگر - کاریکاتوری نسبتاً آشکار از آندره مالرو - را به پانتئون منتقل کند، دولت سراغ دختر این نویسنده می‌رود. انگیزه دولت از این عمل آشکارا سیاسی است. آن‌طور که مدیر پانتئون به دختر می‌گوید کمتر کارهایی هستند که به اندازه انتقال به پانتئون مقرون به صرفه باشند. «آوردن دانشجویان، اعضای گارد جمهوری و چاپ تمبر جدید هیچ هزینه‌ای ندارد.» تبلیغات برای دولت رایگان، خودجوش و گسترده است. اما این وسط نکته‌ای وجود دارد: «شما به گزینه مناسبی نیاز دارید.» بعضی از «نویسنده‌های نامزد شده» زیادی کاتولیک‌اند (مثل شارل پگی و فرانسوا موریاک) و بعضی‌ها زیادی کمونیست‌اند (مثل لویی آراگون و پل الوار)؛ یکی از آن‌ها به اندازه کافی اهل مقاومت نبود (آندره ژید) در حالی که دیگری اصلاً قابل اتکا نبود (مارسل پروست). و سارتر؟ مدیر می‌خندد و می‌گوید فراموشش کن، او «هنوز هم در اشتباه است.» و بعد

---

نداشته و هم به معنای «پیشرو» و «آوانگارد» است. البته سابقاً این اصطلاح معنی «پیش از حالت نهایی» یا «قبل از تکامل آن چیز» نیز می‌داده است. (همه پانویس‌ها از مترجم است.)

به کامو اشاره می‌کند تا بگوید او هم از این آزمون سربلند بیرون نیامد چون الجزایر ناکامش گذاشت.<sup>(۸)</sup>

معدود نویسنده‌هایی بودند که همچون کامو هویت شخصی و ملی‌شان تا این حد محل مناقشه باشد. کامو پیه‌نوآر بود، پیه‌نوآر لقبی بود مختص مهاجران اروپایی که در قرون نوزدهم و بیستم از اقصی‌نقاط اروپا به بخش فرانسوی الجزایر مهاجرت کرده و شهروند فرانسه شده بودند، فرانسه‌ای که به زبانش حرف نمی‌زدند، با تاریخش آشنا نبودند و احتمالاً هیچ‌گاه قدم به خاکش نمی‌گذاشتند. اما در آن زمان این مسائل اهمیت چندانی نداشت چرا که الجزایر کشوری خارجی متشکل از چند میلیون عرب و بربر که از حقوق شهروندی محروم باشند محسوب نمی‌شد، بلکه بخشی از خاک فرانسه بود. تا دهه پنجاه میلادی، کامو شبیه سیزیف قهرمان محبوب اسطوره‌ای‌اش بود که سرنوشتش نه به یک تخته سنگ بلکه به بن‌بست تراژیک مقاومت الجزایر در مقابل اشغال خارجی (اشغال فرانسه) گره خورده بود. کامو سال‌ها برای رسیدن به راه‌حلی که هم برای عرب‌ها و هم برای پیه‌نوآرها عادلانه و رضایت‌بخش باشد تلاش کرد و جان خود را برای به دست آوردن صلحی ناممکن به خطر انداخت. اما موفق نشد و سکوت پیشه کرد، سکوتی که تا زمان مرگش در سال ۱۹۶۰ ادامه داشت.

هرچند در فرانسه، الجزایری بودن کامو هنوز هم عامل چنددستگی است، در الجزایر روزبه‌روز به تعداد نویسندگان الجزایری که ادعا می‌کنند کامو از آن‌هاست اضافه می‌شود. این امر به‌ویژه از اواسط دهه نود و از جنگ موسوم به جنگ دوم الجزایر، که بین دولت و بنیادگرایان اسلامی درگرفت، صادق بوده است. آسیه جبار رمان‌نویس الجزایری (و همچنین عضو فرهنگستان فرانسه) نام کامو را در شمار شهدای سیاسی الجزایر ثبت کرده است. او می‌نویسد کامو نه‌تنها یکی از «پیشگامان ادبیات الجزایر» بلکه برادری است که او نزد خود فرامی‌خواند تا به اتفاق هم گذشته

خونین الجزایر را مورد بررسی و مذاقه قرار دهند.<sup>(۹)</sup> همچنین عبدالقادر جمائی، نویسنده کتاب کامو در اوران، حین مناظرهٔ اخیر در فرانسه بر سر ناکافی بودن تعداد مساجد خاطر نشان کرد کامو از سادگی و زیبایی قبرستان عرب‌ها در شگفت بود.<sup>۱</sup> عبدالقادر در سفری به لورمارن متوجه شد «سنگ قبر [کامو] دقیقاً شبیه سنگ قبر خانوادهٔ متوفای خودم است.»<sup>(۱۰)</sup>

آنچه نویسندگان الجزایری را به سمت کامو سوق می‌دهد خصوصیاتش به عنوان نویسنده‌ای الجزایری نیست بلکه جهان‌شمول بودن دغدغه‌های اوست که پاسخ دیگری است به این پرسش که چرا کامو همچنان ما را معذب می‌کند. زندگی کامو گواهی است بر نوعی از خودگذشتگی نومیدانه، فرقی هم نمی‌کند از تپاسا نگاه کنیم یا از پاریس. انتقاد شدید او به رفتار جمهوری فرانسه با عرب‌ها و بربرها، محکوم کردن تندوتیز قانون یهودستیز [حکومت] ویشی، مخالفت مادام‌العمرش با مجازات اعدام و تلاش شجاعانه‌اش برای مذاکره به منظور برقراری آتش‌بس غیرنظامی در الجزایر همگی نشان‌دهندهٔ اقدامات مردی است که سعی داشته زندگی‌اش در راستای تفکراتش باشد. او در مواقعی در این کار ناکام می‌ماند. مثلاً در ماه‌های آخر اشغال و ماه‌های اول آزادی فرانسه، کامو نفرت عمیق و ریشه‌دارش از مجازات اعدام را کنار گذاشت و نه تنها اعدام را توجیه کرد بلکه برای کسانی که با همکاری خودشان مسبب کشته شدن فرانسوی‌ها شده بودند درخواست مجازات مرگ کرد. کامو در نهایت دست از این موضع برداشت و آشکارا به اشتباه خود اقرار کرد که نمایانگر شجاعت اخلاقی‌اش بود. با این اوصاف، مطالعهٔ دوبارهٔ مقالاتی که در زمان جنگ نوشته و در آن‌ها خواسته عدالت سریع و بی‌رحمانه برقرار شود، لرزه بر اندام فرد می‌اندازد.<sup>(۱۱)</sup>

---

۱. وقتی به گورستان‌هایتان و آنچه از آن‌ها ساخته‌اید نگاه می‌کنیم، نسبت به شما احساس توأم با ترحم داریم، وحشتی آمیخته با احساس احترام نسبت به انسان‌هایی که با تصویری این چنین از مرگشان باید زندگی کنند... (آلبر کامو، یادداشت‌ها، جلد اول، ترجمهٔ خشایار دیهیمی (تهران: ماهی، ۱۳۹۱)، ص ۱۲۵).



البته این تناقضات خاطر نشان می‌کند که کامو قبل از هر چیز انسان بود: به‌خصوص امروزه که نیاز مبرم ما به قهرمانان اغلب این نکته واضح را مخدوش می‌کند. از همه مهم‌تر، به ما یادآوری می‌کند که کامو خود نیز از این قصور آگاه بود و با عمل و نوشته‌هایش تلاش داشت توضیحی برای آن‌ها بیابد. در مورد دیدگاهی که در دوران جنگ و در قبال مجازات اعدام اتخاذ کرده بود سخنرانی معروف او موجود است، سخنرانی‌ای که در سال ۱۹۴۸ ایراد و در آن به اشتباه خود اذعان کرده است (در فصل‌های پایانی کتاب در این باره صحبت خواهیم کرد). و همچنین سخت نیست که رمان کوتاه سقوط را اعترافی شدیداً صادقانه به خیانت‌های مکرری بخوانیم که به همسرش فرانسین کامو کرده بود. (حداقل همسرش کتاب را این‌طور فهمید و پس از فروش موفقیت‌آمیزش به شوهرش گفت: «تو این موفقیت را مدیون منی.»)<sup>(۱۲)</sup>

این احساس عذاب مداوم، این‌که نمی‌توانیم با توجیهاتی عقلانی که برای اعمال خود یا دیگران می‌آوریم آرام شویم، و این موهبت نفرین شده که نه تنها خود بلکه دیگران را وادار به تجدیدنظر در عقایدی می‌کنیم که همواره بدیهی فرض شده‌اند، کامو را بسیار مهم می‌کند. او همان‌طور که تونی جات نوشت عادت داشت «در آینه رنج اخلاقی‌اش»<sup>(۱۳)</sup> بنگرد. زندگی و آثارش نیز این آینه را مقابل ما گرفته است. جات می‌نویسد زمانی اخلاق‌گرایان واقعی کسانی بودند که «نه تنها دیگران را معذب می‌کردند، بلکه حداقل به همان اندازه باعث عذاب خود نیز بودند».<sup>(۱۴)</sup>

اخلاق‌گرا با مبلغ اخلاق متفاوت است. دومی برای هر پرسش جوابی از پیش آماده دارد، در حالی که اولی بعد از شنیدن جواب‌های ممکن فقط سؤال دارد. این سؤالات به قول فرانسوی‌ها عامل پریشانی<sup>۱</sup> اند، یا به بیان تحت‌اللفظی‌تر برهم‌زننده نظم موجودند. کامو از این نظر اخلاق‌گرا بود.

این سؤالات کامو را به سوی تنهایی و نیهیلیسم سوق نداد، بلکه در عوض او را به سوی همبستگی و نوعی ضرورت اخلاقی رهنمون کرد. او اخلاق‌گرایی بود که اصرار داشت هرچند جهان بی‌معناست و راه به هیچ امیدی نمی‌دهد، ما محکوم به ناامیدی نیستیم؛ اخلاق‌گرایی که به ما یادآوری می‌کرد در پایان، در این جهان ساکت و بی‌اعتنا، ما فقط یکدیگر را داریم:

من فقط به دنبال دلایلی برای فراتر رفتن از تاریک‌ترین نیهیلیسم خودمان بوده‌ام. باید اضافه کنم نه با فضیلت یا تعالی نادر روحانی، بلکه با وفاداری غریزی‌ام به نوری که در آن متولد شده‌ام، و نوری که هزاران سال است انسان‌ها در پرتو آن آموخته‌اند که زندگی را بپذیرند ولو این‌که در رنج باشند... برای فرزندان نالایق اما سرسخت یونان که از این قرن بیمار جان به در برده‌اند، این حرارت سوزان تاریخ ما شاید طاقت‌فرسا به نظر برسد، اما نهایتاً جان سالم به در خواهند برد چراکه خواهان درک و شناخت آن هستند. هرچند ممکن است در کنه اعمال ما سیاهی حکمفرما باشد، آفتابی خاموش ناپذیر می‌درخشد، همان آفتابی که امروز بر فراز دشت‌ها و تپه‌ها می‌تابد. (۱۵)

تجربه رنج نقشی محوری در زندگی و کار فرد اخلاق‌گرا دارد. مطمئناً همین تجربه بوده که آغازی چنین تأثیرانگیز را در اولین رساله کامو یعنی اسطوره سیزیف شکل داده است: «داوری در این باره که زندگی ارزش زیستن دارد یا نه بسته به پاسخی است که به این پرسش بنیادین فلسفی داده می‌شود.»<sup>(۱۶)</sup> برای بسیاری از ما - حتی کسانی که هنوز آگاه نیستند از ما هستند - این پرسش بنیادین باقی می‌ماند. آیا زندگی‌هایمان که به‌ناچار سرشار از فقدان و رنج است ارزش زیستن دارد؟ یونانیان باستان، که منبع اصلی الهام کامو بودند، شک نداشتند که رنج مزایای خود را دارد. در قطعه همسرایی اورستیا نوشته آیسخولوس<sup>۱</sup>، که نویسنده محبوب

۱. Aeschylus: تراژدی‌نویس یونانی که اغلب پدر تراژدی قلمداد می‌شود.

کامو است، گروه کُر بانگ برمی دارد که: «باید رنج برد تا به حقیقت رسید.»<sup>(۱۷)</sup> اظهار نظر مارتا نوسبام درباره نقش آموزنده رنج در تراژدی یونانی در مورد شناخت کامو نیز مصداق دارد: «در تراژدی های یونانی قسمی آگاهی وجود دارد که فقط با رنج کشیدن به دست می آید، چرا که انسان با رنج کشیدن به شناخت درستی از نحوه زندگی دست می یابد.»<sup>(۱۸)</sup> امتناع ورزیدن از ارائه پاسخ یا راه حل خصوصیت تراژدی یونانی است. در عوض ارزش تراژدی در توانایی اش در «توصیف و دیدن تعارض نهفته است و تصدیق این که هیچ راه نجاتی وجود ندارد. بهترین کاری که فرد می تواند انجام دهد این است که رنجش را بپذیرد، سرشت نیکش را آشکار کند و از سر خوش بینی نابجا این واکنش ها را سرکوب نکند.»<sup>(۱۹)</sup> درست است که این مشاهده در مورد زندگی و کار کامو مصداق دارد اما باید مراقب باشیم. برای کامو رنج بردن دیگر واکنشی به جهان نبود بلکه واکنشی بود به شناخت ما از وضعیت ابسوردمان. کامو هم در جستارهای اولیه خود مثل «عروسی در تیباسا» و هم در آخرین اثرش آدم اول با قدرتی مسحورکننده نشان می دهد که عاشق جهان است. او با کسانی که به زیبایی های جهان بی اعتنا بودند، مناظر چشم نواز زادگاهش مدیترانه را نمی دیدند و ایمانی به انسان نداشتند مشکل داشت. به زعم اپیکوری ها برای اخلاق گرا بودن باید لذت گرا بود. نه فقط واقعیت رنج کامو، بلکه ریشه دار بودنش در جهان ما بود که به او اجازه می داد بدون گرفتار شدن در دام احساسات گرایی به صراحت بگوید که اگر چه «اوج زمستان بود، در نهایت آموختم که در درون من، تابستانی شکست ناپذیر وجود دارد.»<sup>(۲۰)</sup>

\*\*\*

وقتی کتاب قبلی ام، آلبر کامو: عناصر یک زندگی،<sup>۱</sup> را درباره کامو نوشتم تلاش کردم با دسته بندی افکار و نوشته های کامو در چهار مقطع مهم

۱. این کتاب را نشر نفیر در سال ۱۳۹۶ با ترجمه محمد حکمت منتشر کرده است.

زندگی‌اش توضیحی برای معنای آن‌ها در زمینه شکل‌گیری شان بیابم. من مورخ آن زمان اعتقاد داشتم و اکنون نیز معتقدم که با توسل به این رویکرد مطالب بسیاری برای گفتن وجود دارد. اما با این‌که کتاب را تمام کرده بودم ناراضی بودم، چون احساس می‌کردم، با پایبندی به زمینه‌های تاریخی، برخی از مضامین فکری یا اخلاقی کاملاً مرتبط با کار کامو را نادیده گرفته‌ام. بعضی از این عناصر همچون افسورد برخاسته از شرایط انسانی است، بعضی مانند پایبندی یا میانه‌روی فضایی اند که انسان باید در مسیر آن‌ها گام بردارد و بعضی دیگر مثل عصیان یا سکوت جلوه‌هایی اساسی و در عین حال اخلاقی از زندگی ما ارائه می‌دهند. کوتاه این‌که، به اعتقاد من این بخش‌ها در تلاش ما برای تعیین چهارچوب زندگی‌ای که ارزش زیستن دارد ضروری‌اند.

### یادداشت‌ها

1. Albert Camus, *Notebooks 1951-1959*, trans. Ryan Bloom (Chicago: Ivan Dee, 2008), 31.
2. Albert Camus, *Lyrical and Critical Essays*, trans. Ellen Kennedy (New York: Knopf, 1968), 66.
3. *Ibid.*, 164-165.
4. *Ibid.*, 168-169.
5. See, for example, *Le Figaro*, December 5, 2007.
6. مطبوعات فرانسوی از اواخر نوامبر ۲۰۰۹ با چنین گزارشاتی پر شده بودند. به عنوان مثال رجوع کنید به این مقاله از روزنامه لوموند که در ۲۱ نوامبر ۲۰۰۹ منتشر شده است: «پسر آلبر کامو مخالف انتقال جسد پدرش به پانتئون است.»
7. تابستان ۲۰۱۲ درگیری دیگری بر سر میراث کامو درگرفت. وقتی مسئولان شهری با کاترین کامو بر سر برگزاری مراسم بزرگداشت یکصدمین سالگرد تولد کامو به توافق نرسیدند، چرا که شهردار، که نماینده جامعه بزرگی از فرانسویان الجزایری تبار بود که از سال ۱۹۶۲ در اکس ساکن شده بودند، با برگزاری مراسم به مدیریت بنژامن استورا موافق نبود چون دیدگاه‌هایی انتقادی به سیاست‌های جامعه فرانسوی-الجزایری داشت. نامزد بعدی برای مدیریت این همایش، میشل اوئفره فیلسوف، هم به دلیل حمایت نکردن دولت سوسیالیست که از استورا حمایت می‌کرد پذیرفته نشد.
8. Alix de Saint-André *Papa est au Panthéon* (Paris: Gallimard, 2001), 92.

9. Assia Djebar, *Le Blanc de l'Algérie* (Paris: Albin Michel, 1995).
10. Djemai Abdelkader, "J'ai grandi au milieu des clochers," *Le Monde*, December 17, 2009.
۱۱. در مورد زندگی خصوصی کامو، تحسین‌کنندگان او اغلب از بحث دربارهٔ روابط خارج از ازدواج او اجتناب می‌کنند، که معروف‌ترین آن‌ها رابطه‌اش با ماریا کاسارس بازیگر زن بود، که بدون شک باعث افسردگی و خودکشی همسرش شد. به عنوان مثال، گزارش اخیر میشل اوئفره مسئولیت‌های کامو را در افسردگی‌های مکرر فرانسین نادیده می‌گیرد و به این نتیجه می‌رسد که اتهامات خانوادهٔ فرانسین علیه کامو توضیحی ساده برای این افسردگی‌ها بوده است. رجوع کنید به:  
*L'Ordre libertaire: La vie philosophique d'Albert Camus* (Paris: Flammarion, 2012), 478.
- یکی دیگر از زندگینامه‌نویسان اخیر، الیزابت هاز، هم تصویری کاملاً متفاوت از کامو و زنان زندگی او ارائه می‌دهد که برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به:  
*Camus: A Romance* (New York: Grove Press, 2009), 213-228.
12. Hawes, *Camus: A Romance*, 217.
13. Tony Judt, *The Burden of Responsibility* (Chicago: University of Chicago Press, 1998), 25.
14. Ibid., 122.
15. Camus, *Lyrical and Critical Essays*, 160-161.
16. *The Myth of Sisyphus and Other Essays*, trans. Justin O'Brien (New York: Vintage 1991), 3.
17. *The Oresteia*, trans. Robert Fagles (New York: Penguin, 1975), 109.
18. Martha Nussbaum, *The Fragility of Goodness* (Cambridge: Cambridge University Press, 1986), 45.
19. Ibid., 49-150.
20. Camus, *Lyrical and Critical Essays*, 169.



## ابسورد

«تنها یک پرسش فلسفی به راستی جدی وجود دارد و آن خودکشی است. داوری در این باره که زندگی ارزش زیستن دارد یا نه بسته به پاسخی است که به این پرسش بنیادین فلسفی داده می‌شود. مابقی مسائل ... در درجهٔ دوم اهمیت قرار دارند؛ ابتدا باید به این پرسش پاسخ گفت.»<sup>(۱)</sup>

این سطرهای آغازین اسطورهٔ سیزیف آلبر کامو یکی از مشهورترین چالش‌های قرن بیستم بود که آندره مالرو، رمان‌نویس و روشنفکر پیشرو، را راضی نکرد. مالرو در جایگاه ویراستار انتشارات گالیمار – معتبرترین انتشارات فرانسه – بسیار تحت تأثیر دست‌نوشتهٔ دیگر کامو یعنی بیگانه قرار گرفته بود و این نوشتهٔ جدید را غامض و پیچیده یافت. او به نویسنده توصیه کرد: «آغازش کمی می‌لنگد، از آن‌جاکه مشخص کرده‌اید این رساله دربارهٔ خودکشی است، تکرار مجددش ضرورتی ندارد.»<sup>(۲)</sup>

مالرو اشتباه می‌کرد، این رساله نه دربارهٔ خودکشی بلکه دربارهٔ وضعیت ابسورد ما بود. کامو با اطمینان می‌گوید اگر روزی خود را در «جهانی بیابیم که خیلی ناگهانی از خیال و روشنایی تهی شده باشد» ولی ما همچنان بر یافتن معنا اصرار بورزیم، و در عوض تنها «سکوت غیرمنطقی جهان» را بشنویم؛ و اگر عواقب این سکوت را کاملاً درک کنیم، به‌ناگاه خودکشی خود را به عنوان

تنها راه حل تحمیل می‌کند.<sup>(۳)</sup> به همین دلیل، علی‌رغم انتقاد تند مالرو، سطرهای مشهور آغازین رساله همچنان توجه ما را به خود جلب می‌کند. اگر این پرسش پابرجاست به این دلیل است که اهمیتی بیش از مسائل تاریخی و زندگی‌نامه‌ای دارد. تمنای ما برای معنا و پیامدهایی که از نیافتن معنا با آن‌ها مواجه می‌شویم موضوعاتی ازلی ابدی‌اند.

با این حال درمی‌یابیم که فلسفه سستی در مواجهه با این پرسش نمی‌تواند به ما کمک کند. کامو می‌نویسد فلاسفه علاقه‌ای به این موضوع «که هم بسیار بی‌پیرایه و هم سرشار از احساس»<sup>(۴)</sup> است نداشته‌اند. شاید به همین دلیل است که بسیاری از فیلسوفان باتجربه اصرار می‌ورزند و برخی همچنان پافشاری می‌کنند که این مسئله مسئله‌ای کاذب است و قسمی آشفتگی است که بر اثر سردرگمی در مقولات صوری یا سوءاستفاده از زبان رخ می‌دهد. با این حال فیلسوفان دیگری هستند که به ناتوانی همکاران خود در درک حضور سمج افسورد در زندگی‌هایمان انتقاد دارند. همانند رابرت سولومون، که اصرار دارد افسورد «زندگی روزمره‌مان را مسموم می‌کند و به همه تجربیات ما رنگ بیهودگی می‌بخشد ... ما ناامیدانه خود را در تلاش برای پیشرفتی سریع به سوی ناکجا، یا 'سرگرم کردن' خود می‌یابیم».<sup>(۵)</sup> تامس نیگل نیز با تعبیری نه تا این حد دراماتیک، اما به همین اندازه برجسته، افسورد را با آنچه خود «منظری از ناکجا» می‌نامد قیاس می‌کند. این منظر ما را از تجربیات ذهنی روزمره جدا و مجبورمان می‌کند تا نظرگاهی بیرونی را فرض بگیریم - نظرگاهی که تصورات و فرضیاتمان درباره زندگی را به پرسش می‌کشد. منظری که ما را با حقایقی بی‌پرده و فلج‌کننده روبه‌رو می‌کند - این‌که ما تا ابد زنده نمی‌مانیم و جهان پس از مرگ ما بدون هیچ وقفه‌ای ادامه خواهد داشت. نیگل خاطرنشان می‌کند که با فاصله گرفتن از خود «دشوار می‌توان زندگی را جدی گرفت». در چنین مواقعی ما با افسورد مواجه می‌شویم - «مسئله‌ای اصیل که نمی‌توان آن را نادیده گرفت».<sup>(۶)</sup>



از این رو کامو تصمیم گرفت واژگان و فنون سنتی فلسفه را کنار بگذارد. اسطوره سیزیف به جای این که دنباله‌ای از استدلال‌ات باشد، فورانی است از احساساتی مبرم و درخشان که بعضی خودمانی و بعضی ادبی‌اند. اسطوره سیزیف رساله‌ای است شبیه رساله‌های میشل دو مونتینی، یکی از کسانی که الهام‌بخش کامو بود. قصد کامو از طرح پرسش‌های دیرین فلسفی در صفحات کتابش - پرسش‌هایی مانند ما که هستیم، کجا و چگونه می‌توانیم معنا را بیابیم و به راستی درباره خودمان و جهان چه چیزهایی را می‌توانیم بدانیم - بیشتر از آن روست که در این پرسش‌ها تأمل کند نه این که پاسخی برای آن‌ها بیابد. کامو کمتر از مونتینی نگران تغییر مداوم دیدگاهش و پایبندی به «چیزی موقتی» در کارش بود.<sup>(۷)</sup> در حقیقت کامو با اسطوره سیزیف به چیزی دست یافت که موریس مرلو پونتی فیلسوف به جستارهای مونتینی نسبت داده بود؛ این گزاره که جستارها «خودآگاهی‌ای را که از خودش دچار حیرت شده در بطن وجود آدمی قرار می‌دهد».<sup>(۸)</sup>

این حیرت نزد کامو حاصل تقابل ما با جهانی است که به معناداری تن نمی‌دهد و زمانی رخ می‌دهد که نیاز ما به معنا در تقابل با جهانی بی‌اعتنا، ساکن و مطلق قرار می‌گیرد. در نتیجه افسورد ذات مستقلی در جهان ندارد، بلکه برخاسته از فاصله‌ای است بین ما و جهانی خاموش. «فقط می‌توان گفت جهان به خودی خود منطوق‌پذیر نیست. افسورد تقابلی است بین این بی‌منطقی و اشتیاق وافر در درون انسان برای قابل فهم بودن. افسورد همان قدر به انسان بستگی دارد که به جهان، و تنها نقطه پیوند آن‌هاست».<sup>(۹)</sup>

کامو هشدار می‌دهد واقعیت افسورد با چنان سرعتی گسترش می‌یابد که با فلسفه سنتی بیگانه است، به زعم وی تاکنون هیچ‌کس به خاطر برهان وجودی نمرده است. بجز چند مورد معدود، حتی کاشفان بزرگ افسورد (متفکرانی که ذهنشان را برای رسیدن به نتایجی خلل‌ناپذیر تربیت کرده بودند) در آخرین لحظه از مسیر منحرف شدند. کامو می‌گوید اول کی‌پرکگور

بود که حضور سمج اِیسورد را تاب نیاورد. «پرش ایمانی»<sup>۱</sup> متفکر دانمارکی عملی قهرمانانه نبود که از وضوح و منطق ناشی شود بلکه خودکشی فلسفی بود. کی‌یرکگور به جای پرش به دنیایی که اِیسورد بر آن حاکم است به خدا پناه می‌برد، خدایی که «خصوصیات اِیسورد یعنی ناعادلانه، نامنسجم و نامفهوم بودن»<sup>(۱۰)</sup> را به او نسبت می‌دهد. کی‌یرکگور اعتراف می‌کند که حتی خدایی اِیسورد به هیچ‌بی‌پایان برتری دارد.

کی‌یرکگور از تصور زندگی در وضعیت اِیسورد وحشت داشت، همچون بلز پاسکال، متفکر مسیحی پیش از او، که به شدت از «سکوت این فضاها بی‌کران» می‌ترسید. با این‌که کامو اذعان دارد که برای انسان اِیسورد «جستجوی حقیقت جستجوی دلپذیری نیست»،<sup>(۱۱)</sup> نباید دست از جستجو برداریم حتی اگر ناچار شویم سکوت جهان را با شدتی بیشتر بشنویم. در واقع وقتی می‌توان سکوت را شنید که انسان وارد معادله شود. اگر «سکوت باید شنیده شود» به خاطر کسانی است که خواه‌ناخواه شنیدن آن را طلب می‌کنند.<sup>(۱۲)</sup> و اگر سکوت ادامه پیدا کند، معنا را کجا می‌توان یافت؟ اگر معنایی یافت نشود چه باید کرد؟ آیا می‌شود بدون اطمینانِ خاطری زندگی کرد که دین با توجیحات متعالی‌اش برای جهان و ساکنینش فراهم کرده است؟

پرسش به زعم کامو این است که «آیا می‌توان بدون یاری طلبیدن از مرجعی بالاتر زندگی کرد». (۱۳)



اِیسورد به عنوان مفهومی ادبی و فلسفی اول بار در یادداشت‌های کامو در مه ۱۹۳۶ ظاهر شد، درست زمانی که در دانشگاه الجزیره از رساله خود با موضوع نوافلاطون‌گرایی دفاع کرد. او قسمتی از برنامه مطالعاتی و نویسندگی‌اش را به «تحقیق فلسفی: اِیسورد» اختصاص داد.<sup>(۱۴)</sup> دو سال

---

۱. ایمان و اعتقاد داشتن به چیزی که قابل اثبات نیست.

بعد، در ژوئن ۱۹۳۸، ابسورد بار دیگر در لیست کارهایش قرار گرفت، و در پایان همان سال برای بار سوم مطرح شد. گرچه کامو بیشتر در مرحله تحقیق و تأمل بود، مصمم بود که تقریباً همزمان و در سه قالب مختلف رمان، نمایشنامه و مقاله به موضوع نزدیک شود. او از سال ۱۹۳۸ روی نمایشنامه کالیگولا کار می‌کرد، هرچند که نخستین بار در سال ۱۹۴۵ روی صحنه رفت. کامو پیش‌نویس بیگانه را در مه ۱۹۴۰ چند روز پیش از عبور آلمانی‌ها از آردن تمام کرد و، درست در زمانی که به نظر می‌رسید فرانسه اگر نه برای همیشه دست‌کم هنوز پابرجا و امن است، خود را وقف موضوعی کرد که پیش استاد سابقش ژان گرونیه آن را «رساله‌ای در باب ابسورد» نامیده بود. (۱۵)

کامو در همین دوران با نویسنده جوان و گمنامی آشنا شد که او هم با ابسورد دست‌به‌گریبان بود. پاسکال پیا، روزنامه‌نگار کارکشته، که در سال ۱۹۳۸ روزنامه مستقل آژره ریپوبلیکن<sup>۱</sup> را تأسیس و کامو را استخدام کرده بود. کامو، با عنایت به شرایط بغرنج اقتصادی روزنامه، به سرعت دریافت که باید فعالیت‌های متنوعی را امتحان کند، از جمله نقد و بررسی کتاب. خیلی زود نظر کامو به دو کتاب کم‌حجم ژان پل سارتر یعنی دیوار و تهوع جلب شد. سارتر در این آثار برجسته جهانی غرق در پیشامدگونی محض را توصیف می‌کند. سارتر می‌گفت وقتی خود را در جریان حوادثی که هیچ توجیه غایی یا بیرونی‌ای ندارند گرفتار می‌بینیم، حس تهوع بر ما عارض می‌شود. وقتی درمی‌یابیم حوادثی که زمانی معنادار بودند در حقیقت تصادفی‌اند یا رفتارهایمان که زمانی ارادی بودند ماشینی هستند یا جهان که زمانی خانه‌مان بود کاملاً بیگانه است، چه حسی خواهیم داشت؟ کامو به این جمع‌بندی می‌رسد که این روایت‌ها، با این‌که بسیار تأثیرگذارند، چیزی بیش از نوعی من‌محوری اگزیستانسیال<sup>۲</sup> ارائه

1. *Alger républicain*

۲. *existential solipsism*: بنا بر این مفهوم فلسفی، تنها ذهن است که مطمئناً وجود دارد و جهان خارج و اذهان دیگر ممکن است وجود نداشته باشند.

نمی‌دهند. مطمئناً «جهان ژرف و دراماتیکی» که در مجموعه داستان دیوار توصیف شده برجسته است، اما از شخصیت‌هایی که از انجام دادن کاری معنادار با آزادی‌شان ناتوان‌اند چه چیزی عایدمان می‌شود؟ کامو، با این‌که مبهوت تصویری بود که سارتر در تهوع از جهانی به‌شدت جفاپیشه ارائه کرده بود، تأکید می‌کند اشتباه است نتیجه بگیریم «زندگی تراژیک است چون با بدبختی همراه است»، احساس تراژیک ما از زندگی از سرشت «زیبا و منکوب‌کننده» جهان سرچشمه می‌گیرد - بدون عشق، بدون زیبایی و بدون خطر «زندگی بسیار آسان خواهد بود». کامو در اوج جوانی با اطمینان می‌گوید: «درک این امر که زندگی افسوسناک است، نه پایان بلکه آغاز کار است ... آنچه توجه مرا جلب می‌کند کشف [سرشت افسوسناک زندگی] نیست، بلکه پیامدها و قواعد عملی‌ای است که باید از آن بیرون کشید.»<sup>(۱۶)</sup>

کامو، هرچند جوان، در امر افسوسناک کارگشته بود. زمانی که نوزاد بود پدرش را در نبرد بیهوده مارن از دست داد؛ وقتی نوجوانی ورزشکار بود روزی خون سرفه کرد و فهمید سل دارد؛ در جایگاه گزارشگر آژره ریپوبلیکن دریافت که در پس ارزش‌های جهان شمول آزادی و برابری جمهوری فرانسه، برای عرب‌ها و بربرها واقعیت تلخ زندگی تحت سلطه استعماری نهفته است، و در سمت سردبیر روزنامه به بیهودگی جنگ جهانی حمله کرد و همچون صلح‌طلبی متعهد غیرواقع‌بینانه اعتقاد داشت که می‌توان از وقوع جنگ جلوگیری کرد؛ و با این‌که هم صلح‌طلب بود و هم به دلیل ابتلا به سل از سربازی معاف شده بود، تلاش کرد برای اعزام به جبهه ثبت‌نام کند چرا که اعتقاد داشت «بیهودگی این جنگ انتها ندارد، اما فرد نمی‌تواند خود را از این مهلکه کنار بکشد چرا که این مهلکه ممکن است به قیمت زندگی‌اش تمام شود.»<sup>(۱۷)</sup>

به عبارت دیگر، او بر درس‌هایی که از جهانی افسوسناک باید گرفت

۱. همهٔ قلاب‌ها افزودهٔ مؤلف است، در غیر این صورت در پانویس ذکر می‌شود.

متمرکز شده بود و این دریافت را نه تنها با خوانندگانش بلکه با نامزدش فرانسین فور نیز در میان می‌گذاشت. (این زوج در انتظار نهایبی شدن طلاق کامو و سیمون هیبه بودند، زنی جذاب، اغواگر و معتاد به مواد مخدر که تلاش‌های کامو برای ترک دادن او مؤثر نبود.) کامو به فرانسین گفت اغلب مردم به بیهوده بودن جنگ واقف‌اند اما این اعتقاد تقریباً به هیچ نمی‌ارزد چرا که به زندگی‌ای که همیشه زیسته‌اند ادامه می‌دهند. اما پیامدهای اخلاقی این بینش نظرش را جلب کرده بود: «می‌خواهم نحوه تفکر انسان‌باورانه‌ای را که روشن‌بینانه و فروتنانه باشد ترسیم کنم - گونه‌ای از سلوک شخصی که نه با خیالبافی بلکه با زندگی همان‌گونه که هست مواجه شود.»<sup>(۱۸)</sup>

پافشاری کامو بر پیامدهای جنگ در نهایت به تعطیلی آلژه ریپوبلیکن در سال ۱۹۴۰ منجر شد. کامو، که از قبل و به دلیل حملات بی‌وقفه‌اش به نحوه برخورد مقامات محلی با جمعیت عرب‌ها و بربرها مورد نفرت مقامات قرار گرفته بود، بعد از وارد شدن فرانسه به جنگ در سپتامبر ۱۹۳۹ شدت حملاتش را دو برابر کرد. کامو با این‌که آلمان هیتلری را به درستی شناخته بود، «دولتی وحشی که در آن شأن انسانی به هیچ شمرده می‌شد»، قبول نداشت که رهبران فرانسه هم پاک یا صادق هستند.<sup>(۱۹)</sup> او اطمینان داشت که ضعفا یعنی کارگران، روستاییان، تاجرانِ خرده‌پا و کارمندان هزینه این جنگ را خواهند پرداخت، همان‌طور که پدرش در سال ۱۹۱۴ پرداخته بود. (او هنوز نفهمیده بود اگر با نیروی نظامی از پیشروی نازی‌ها جلوگیری نشود، در هر صورت ضعفا در فرانسه و بقیه جهان این هزینه را پرداخت خواهند کرد.) سانسورچیان به بهانه حفظ روحیه عمومی بخش‌های زیادی از مقاله صفحه نخست روزنامه را حذف کردند؛ کامو که سعی داشت سانسورچی‌ها را دور بزند بخش‌هایی از متون ادبی کلاسیک را، مثل مدخلی که ولتر درباره «جنگ» در لغت نامه فلسفی نوشته بود، در مقاله جای داد تا حذفیات را پر کند، اما آن هم از تیغ سانسور در امان نماند.

نوامبر همان سال کامو در یادداشت‌هایش نوشت: «این را دریابید: در کل می‌شود از معنای زندگی نومید شد، اما نه از همه اشکال آن. می‌شود از هستی نومید شد، چون هستی در ید قدرت ما نیست، اما از تاریخ نمی‌شود ناامید شد، جایی که فرد به هر کاری تواناست. این افرادند که امروز ما را می‌کشند. چرا نباید این افراد به جهانیان صلح هدیه دهند؟ ما بدون فکر کردن به این اهداف بلند فقط باید شروع کنیم.»<sup>(۲۰)</sup> همین عقیده – که نه تنها نارضایتی کامو را از انفعال جهان‌بینی اگزیستانسیال نشان می‌داد، بلکه بازتابی بود از اخلاقیات حرفه‌ای سفت و سختش – در آن زمان تحت عنوان «موقعیت ما» در صفحه اول روزنامه چاپ شد. پاسکال پیا رئیس هیئت تحریریه روزنامه و کامو در صدد بودند تا به خوانندگان توضیح دهند که چرا حذفیات بیشتر شده و روزبه‌روز صفحات روزنامه تحلیل می‌رود. آن‌ها ابتدا سانسور را محکوم کردند و نوشتند: «سفسطه است که به منظور حفظ روحیه ملت آزادی‌شان منکوب گردد.» و سپس اضافه کردند: «ما در دفاع از حقایقی انسانی، که در مواجهه با رنج عقب می‌نشیند و خواهان خوشبختی است، محق هستیم ... مردان نیک از افتادن به ورطه ناامیدی امتناع می‌ورزند و در عوض آرزو دارند ارزش‌هایی را حفظ کنند که از خودکشی جمعی ما جلوگیری خواهد کرد.»<sup>(۲۱)</sup>

این مقاله غزل خداحافظی سردبیران از کار درآمد. کمتر از دو ماه بعد مقامات روزنامه را تعطیل کردند و کامو بیکار شد.



خیلی زود به لطف پیا و ارتباطاتش در پاریس، کامو در اواخر مارس ۱۹۴۰ در روزنامه برجسته پاری سوار<sup>۱</sup> مشغول به کار شد، روزنامه‌ای که صاحب آن کارخانه‌داری نجیب‌زاده به نام ژان پرووو بود. کامو از سبک زرد